گفت‌وگوی «جوان» با دختر شهید دکتر سیدمحمدعلی شاه‌موسوی گردیزی معروف به چمران افغانستان

جهاد در ایران و افغانستان و ۴۰ ماه اسارت در گوانتانامو

بهار سال ۶۹ پکتیای افغانستان

شکوفه زمانی

دکتر سیدمحمدعلی شاه‌موسوی، ملقب به چمران افغانستان علاوه بر نفوذ اجتماعی و سیاسی که در جامعه افغانستان داشت، سخنران و ادیبی لایق، نویسنده‌ای توانا و شاعری چیره‌دست بود که آثار فراوانی از خود به یادگار گذاشته است. وی به عنوان یک رزمنده بدون مرز در جبهه‌های هشت سال دفاع‌مقدس بسیار فعال بود و حضور در عملیات والفجر مقدماتی را نقطه عطف زندگی خود می‌دانست. عملیاتی که او در آن، مسئول اورژانس خط ۲ بود. شخصیت ظلم‌ستیز محمدعلی‌شاه باعث شده بود تا حضور و وجودش برای دشمنان قابل تحمل نباشد. به همین خاطر تروریست‌های داعش تصمیم گرفتند او را به شهادت برسانند و این اتفاق در سال ۱۳۹۷ زمانی رخ داد که شهید موسوی در نماز جمعه مسجد امام‌زمان(عج) شهر گردیز حضور یافته بود. در این عملیات تروریستی ۳۳تن از نمازگزاران شهید و ۱۰۰تن دیگر زخمی شدند. گفت‌وگوی ما را با هاجر سادات موسوی تنها دختر شهید پیش‌رو دارید.

از پدرتان هم به عنوان یک مجاهد افغانستانی و هم به عنوان یک رزمنده در جبهه‌های دفاع مقدس یاد می‌شود، ایشان چطور به ایران آمدند؟

پدرم در سال ۱۳۳۹ در شهر گردیز مرکز ولایت پکتیا در خانواده‌ای متدین و فرهنگی چشم به جهان گشود. سال ۱۳۵۶ در دانشکده طب دانشگاه کابل پذیرفته شد، اما کمی بعد به خاطر جنگ و اشغال افغانستان توسط شوروی، درس را رها کرد و به جهاد پرداخت. وی مدتی بعد به ایران آمد و در دفاع مقدس حضور یافت. درسش را هم سال ۱۳۶۹ در ایران ادامه داد و با بورسیه تحصیلی وارد دانشگاه علوم پزشکی تهران شد. بابا در سال تحصیلی ۱۳۷۷- ۱۳۷۸ موفق به دریافت دانشنامه دکترای پزشکی شد. بعدها برادرم هم راه پدرم را ادامه داد و الان ایشان فوق تخصص رادیولوژی دارند.

در خانواده چند برادر و خواهر هستید؟

ما یک خانواده پنج نفره بودیم و بنده فرزنده سوم خانواده متولد ۱۳۷۵ در تهران هستم. فارغ‌التحصیل معماری از دانشگاه شهید بهشتی هستم و دو برادر بزرگ‌تر از خودم دارم. من و دو برادرم در ایران تحصیل کردیم و فقط مادرم پیش پدرم در افقانستان بودند که با توجه به اتفاقات و ناامنی که در افغانستان وجود داشت، مادرم نیز بعد از شهادت پدرم به ایران آمد.

کیفیت حضور شهید گردیزی در جبهه‌های جهاد افغانستان و ایران چگونه بود؟

وقتی پدرم از تحصیل در دانشگاه کابل انصراف داد، فرماندهی نیروهای مردمی در استان پکتیا را برعهده گرفت. چون آن منطقه کوهستانی بود و زمستان‌های سردی داشت، جنگ در فصل سرما تعطیل می‌شد و ایشان از این فرصت استفاده می‌کرد و به ایران می‌آمد تا در جبهه‌های دفاع مقدس شرکت کند؛ در واقع فصول گرم در افغانستان و فصول سرد در ایران می‌جنگید. ایشان در ایران بعد از گذراندن آموزش‌های لازم در زمستان ۱۳۵۹ با کمیته بهداشت و درمان قزوین همراه شهید محسن بلندیان (ایشان بعدها مسئول بهداری لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب(ع) شدند) به جبهه رفتند. آن زمان جهادگران مرکز جهاد قزوین در صالح‌آباد ایلام مستقر بودند و جاده میمک به بازی‌دراز را می‌ساختند. اولین حضور و فعالیت نظامی پدر در جبهه هم از مناطق میمک و بازی دراز آغاز شد. زمستان ۱۳۵۹ نیروهای داوطلب بسیار کم بودند و حتی بسیج هم حضور فعالی نداشت. وقتی که پدرم از جبهه برگشتند، بین بچه‌های جهاد سازندگی قزوین اختلافاتی پیش آمده بود که سبب شد در تابستان ۱۳۶۰ جمعی از آنها به ایرانشهر بروند که پدرم

با پیوستن به جهاد سازندگی قزوین، عازم شهرستان شد و چند ماه هم آنجا خدمت کرد. بعد به جهاد سازندگی اراک پیوست و از آن طریق بارها به عنوان مسئول بخش اورژانس در جبهه‌های جنگ ایران حضور داشت.

پدرتان بیشتر از حضورش در کدام عملیات دفاع‌مقدس یاد می‌کرد؟

ایشان حضور در عملیات والفجر مقدماتی را «نقطه عطفی در زندگی خود» می‌دانست؛ عملیاتی که در آن مسئول اورژانس خط ۲ بود. از فعالیت‌های پدرم در ایران می‌توانم به حضورش در زمستان سال ۶۰ در سیستان و بلوچستان و در منطقه جازموریان اشاره کنم و همچنین ایشان در سال‌های ۶۱، ۶۲و ۶۳ به هویزه، شلمچه، فکه و مناطق جنگی خوزستان رفته بود. در سال ۶۱ در عملیات رمضان و باقی عملیاتی که در آن سال‌ها انجام شد نیز حضور داشت و همیشه به عنوان کادر درمان در کنار مجروحان جنگی خدمات می‌کرد. جالب است که پدرم هیچ وقت حقوقی از جهاد دریافت نمی‌کرد. خودش می‌گفت وقتی در جبهه، سربازان اسلام به شهادت می‌رسیدند، حسرت آن لحظات را می‌کشیدم. همچنین بابا در نوشته‌هایش در متن کتابش نوشته بود: «زمانی که از ناحیه گردن مجروح می‌شدم، خواندن نماز در آن شرایط بهترین و عرفانی‌ترین نمازدر دوران عمرم بود.»

با توجه به اینکه افغانستان خودش درگیر جنگ با ارتش سرخ بود، انگیزه پدر در حضور همزمان در دو جبهه ایران و افغانستان چه بود؟

انگیزه پدرم اشاعه تفکر جهان وطنی و اسلام وطنی بود. ایجاد وحدت بین مردم و تفکری که راهنمایش امام‌خمینی(ره) بود، علاقه ایشان در حراست از انقلاب اسلامی را دو چندان می‌کرد. شهید معتقد بود تمام مسلمین فارغ از ملیت و سیاست‌شان با هم مسلمان و برادر هستند و مسلمانان با اتحاد می‌توانند در زیر پرچم انقلاب اسلامی جهاد کنند. پدرم با این تفکر باز به این نتیجه رسید که برای اسلام بدون هیچ سیاست و مرزی باید جهاد کند و باید از یک کشور اسلامی در مقابل یک جهان متحد و پر از باطل دفاع کند.

گویا در ایران از شهید گردیزی به پاس خدمات جهادی و تفکراتی که داشت تقدیر هم شده بود؟

بله. در مرداد ۱۳۸۸ در شهر همدان در مراسمی تحت عنوان گردهمایی آزادگان جهان اسلام از پدرم به خاطر تحمل ۴۰ماه اسارت در زندان گوانتانامو تقدیر به عمل آمد. همین‌طور در اردیبهشت سال ۱۳۹۰ هم به طور ویژه از پدرم به عنوان (سنگربانان جبهه فرهنگی انقلاب) به همت دفتر جبهه فرهنگی مطالعات انقلاب اسلامی در مشهد تجلیل شد. بابا در ایران با تأسیس مرکز درمانی خیریه در شهرری با کمک دیگر پزشکان مهاجر، به خدمت‌رسانی و درمان بیماران محروم خصوصاً بیماران

> پدرم همیشه دوست داشت با مقام معظم رهبری دیدار کند، اما این فرصت برایش پیش نیامد. وقتی در مراسم اولین سالگرد پدرم، قرآن منقش به دستخط رهبری به خانواده ما اهدا شد، این هدیه خیلی برای ما ارزشمند بود. چون از علاقه قلبی بابا به آقا خبر داشتیم

> وقتی پدرم از تحصیل در دانشگاه کابل انصراف داد، فرماندهی نیروهای مردمی در استان پکتیا علیه شوری را برعهده گرفت. چون آن منطقه کوهستانی بود و زمستان‌های سردی داشت، جنگ در فصل سرما تعطیل می‌شد و ایشان از این فرصت استفاده می‌کرد و به ایران می‌آمد

افغانستانی می‌پرداخت و همچنین در دانشگاه فارابی به عنوان استاد مشغول به تدرس بود.

پدرتان چه خاطراتی از دوران حضورش در جبهه دفاع مقدس تعریف می‌کرد؟

ایشان یک کتاب دارد که در بخش خاطراتش می‌گوید: در یکی از روزهای دفاع مقدس اتفاق عجیبی برای یکی از راننده‌های لودر افتاد که از نظر علم پزشکی ممکن نبود زنده بماند. راننده در حال خاکبرداری بود که یکی از گلوله‌ها پشت سرش منفجر شد. از گردن تا کمرش حدود ۲۰ ترکش خورده بود، ولی باز هم به کارش ادامه می‌داد. پدرم می‌گفت از او پرسیدم: «خمپاره پشت سرت منفجر شد چیزیت نشد» گفت: «هی کمی زخمی شده‌ام» حواسم به او بود. در همان حال دیدم که کم‌کم از حال رفت. سریع با همکاران به سراغش رفتیم، او را از لودر پایین آوردیم و روی برانکارد به پشت خواباندیم. بعد از مدتی وقتی او را برگرداندیم، برانکارد لبریز از خون بود، ولی از هوش نرفته بود. او را به بهداری بردیم و بعد از پانسمان به اهواز فرستادیم، در حالی که همچنان با خوشرویی حرف می‌زد و دردش را پنهان می‌کرد. پدرم می‌گفت: «هنوز هم به روحیه آن بسیجی غبطه می‌خورم.»

همانطور که شما هم اشاره کردید، در پرونده جهادی شهید گردیزی تحمل اسارت در زندان معروف گوانتانامو هم دیده می‌شود، این اتفاق چطور افتاد؟

بابا دوست داشت به مردم محروم کشور خودش خدمت کند. به همین خاطر سال ۱۳۸۲ دوباره به افغانستان برگشت و به عنوان نماینده مردم پکتیا در ولسی جرگه انتخاب شد. حضور ایشان با استقبال بی‌نظیر و چشم‌گیر مردم این ولایت مواجه شده، اما چون امریکایی‌ها نمی‌توانستند افراد محبوب در میان مردم را تحمل کنند، یکبار در حمله شبانه وارد قلعه پدری پدرم می‌شوند و ایشان را همراه دو عمو و پسر عمویم به اسارت می‌برند. بقیه را طی دو هفته آزاد می‌کنند، ولی پدرم بعد از ۴۰ماه در زندان‌های گوانتانامو و بگرام و تحمل شکنجه‌های سخت جسمی و روحی آزاد می‌شود. سال ۱۳۸۵ ایشان آزاد می‌شود و بعد از آزادی تصمیم می‌گیرد از خدمت به جامعه منصرف نشود. بنابراین یک کلینیک به همراه عمویم که پزشک بود، دایر کرد و در آنجا هم سعی می‌کرد به کسانی که نیازمند هستند به صورت رایگان خدمات پزشکی ارائه بدهد. همچنین برای ارتقای سطح علمی مدارس افغانستان به فکر تأسیس یک مدرسه نیز افتاده بود که این مدرسه هم‌اکنون بعد از شهادت بابا در افغانستان دایر است.

با توجه به اینکه شما در ایران تحصیل می‌کردید، آخرین دیدارتان با پدر چند وقت قبل از شهادت‌شان بود؟

تابستان سال ۱۳۹۷ تنها یک هفته قبل از شهادت پدرم، من به افغانستان رفتم تا دیداری با والدینم داشته باشم. به مدت شش روز همراه پدر بودم. همان چند روز می‌دیدم پدرم قرص آرامبخش می‌خورد. گفتم اینقدر خودتان را درگیر مردم نکنید، حداقل پنج‌شنبه و جمعه برای خودتان وقت بگذارید و استراحت کنید. ایشان در جواب من گفتند مگر می‌شود کسی مشکلش را با من در میان بگذارد و من بگویم من نمی‌توانم در مشکلات شما سهیم باشم. واقعاً ایشان تا آخر زندگی خودش را وقف مردم کرده بود. مادرم می‌گفت از ماه رمضان همان سال ۹۷ بابا نماز شب‌ها را با سوز عجیبی می‌خواند. انگار که می‌دانست عن قریب شهید می‌شود. آقای رجایی از دوستان پدر هم بعدها تعریف می‌کرد که بابا آرزوی شهادت می‌کرد و من متعجب بودم، در حالی که جنگی در کار نیست او چرا چنین دعایی می‌کند.

شهادت‌شان چطور اتفاق افتاد؟

شهادت پدرم جمعه ۱۲ مرداد ۱۳۹۷ اتفاق افتاد. پدر زودتر از همه بلند می‌شود و کارهای عقب مانده‌اش را انجام می‌دهد. آن روز خیلی خوشحال بود که من پیش‌شان رفته‌ام، چند مرتبه به من گفت چقدر کار خوبی کردی آمدی و بعد غسل جمعه انجام داد و از ما خداحافظی کرد. احساس می‌کردم آن روز چهره‌اش نورانی‌تر شده بود، ظهر من و مادرم صدای انفجار را شنیدیم. بعد دیدیم مردم برای کمک به سمت مسجد می‌دوند، گویا این عمل انتحاری توسط دو داعشی انجام شده بود، یکی هم در مسجد را قفل کرده تا کسی نتواند به بیرون فرار کند. آن روز وقتی نفر اول کمربند انفجاری خود را باز و منفجر می‌کند، ۳۳نفر از اهالی سادات محله گردیس به شهادت می‌رسند و نفر دوم هم با اسلحه کلاشنیکف به طرف مردم تیراندازی می‌کند. شوهرعمه و پسر عمه‌ام هم در کنار پدرم شهید می‌شوند. پسرعمویم به کمک پدرم که ابتدا زخمی شده بود، می‌شتابد و او را راهی بیمارستان می‌کند. پدرم با آن شرایطی که داشتند نگران مجروحین انفجار بودند و گوشی را به پسرعمویم می‌دهد و می‌گوید زنگ بزن به شهردار بگو اینجا دارند مردم شهید می‌شوند، زودتر کمک برسانید. با آنکه پدرم خونریزی داشتند و خودشان هم پزشک بودند و از حال خود خبر داشتند، ولی سرم را از دست خود درمی‌آورند و از خودگذشتگی می‌کنند. می‌گویند به مجروح دیگر بزنید، سرانجام پس از دو ساعت ایشان شهید می‌شود. پس از شهادتش در افغانستان، ایران، پاکستان، امریکا، هلند، انگلیس و آلمان مراسمی در بزرگداشت پدرم برگزار شد.

سخن پایانی.

پدرم همیشه دوست داشت با مقام معظم رهبری دیدار کند، اما این فرصت برایش پیش نیامد. وقتی که در مراسم اولین سالگرد پدرم، قرآن منقش به دستخط رهبر انقلاب به خانواده ما اهدا شد، این هدیه خیلی برای ما ارزشمند بود و چون از علاقه قلبی پدرمان به رهبر باخبر بودیم، می‌دانستیم که روح پدرمان از این اتفاق بسیار شاد می‌شود. بابا بیشتر زمان عمرش را مشغول خدمت بود، با آنکه ۴۰ماه اسیر بود، ولی در آن رفت‌وآمدهایی که پدرم با مردم داشت، درس‌های بسیاری از ایشان گرفتم. از دغدغه‌مندی‌هایی که پدرم نسبت به مردم داشت و هیچ وقت مقابل ظالم سر خم نکرد. وقتی به افغانستان می‌رفتیم، ساعت ۵ صبح با صدای در زدن مردم نیازمند از خواب بیدار می‌شدیم. هیچ وقت گوشی پدرم روی سایلنت نبود و می‌گفت مردم کار دارند، مبادا معطل شوند. همه اینها باعث شد پدرم با پاک‌ترین حالت‌شان و آن هم در محراب مسجد و در نماز جمعه پیش خدا برود. پدرم در گفتارشان خیلی نسبت به ارتقای شخصیتی و تحصیلی مردم دغدغه داشت. ما خیلی از کارهای پدر را بعد از شهادت ایشان متوجه شدیم که ایشان بدون هیچ چشم‌داشتی چه خدماتی به مردم کردند. تفکر پدرم بیشتر حول محور اتحاد بین شیعه و سنی بود. این کار در اولویت کارهای دیگرش قرار داشت. همیشه دوست داشتند اسلام و مسلمین پیشرفت داشته باشند. می‌دانم اگر ما هم بتوانیم ادامه‌دهنده خدمات دوستانه به جامعه باشیم، روح پدرمان شاد می‌شود. امیدوارم روح تمام شهدای اسلام و روح شهدای مسجد امام‌زمان(عج) شهر گردیز شاد و راهشان پر رهرو باشد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۴۴

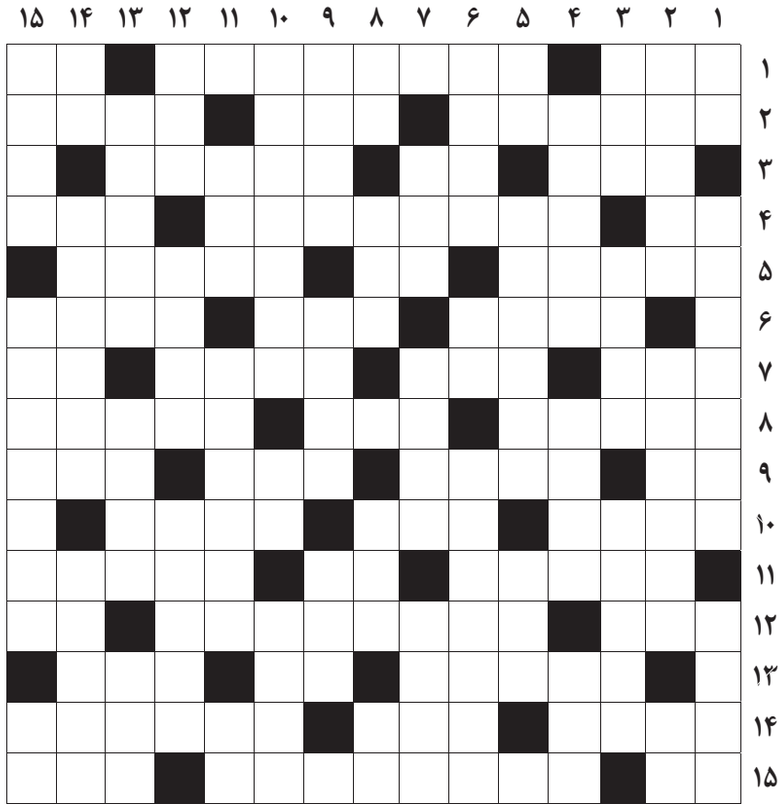

از راست به چپ

■ ۱- برنج شوشتر-دسته‌ای از اعضای یک حزب-درخت انگور ■ ۲-چنانکه بود-جواب مثبت-از شهرهای استان زنجان ■ ۳-دستور-تیر پیکاندار-رفتار ملاطفت‌آمیز ■ ۴-لحظه کوتاه-از منابع درآمد کشور سوئیس-گاراژ ماشین‌آلات سنگین ■ ۵-درز و رخنه-صورت-تخریب کننده اموال عمومی ■ ۶-مرکز اتم-خمیده و منحنی-بلندترین ارتفاع استان هرمزگان ■ ۷-نیروها-شیشه آزمایشگاه-رشد دادن-حرف فاصله ■ ۸-چراغ نفتی-از سیارات-تین ■ ۹-صدمه و آسیب-ایالتی در هند-موی اسب-مادر آذری ■ ۱۰-خروس جنگی-شهری در آلمان-نوعی پارچه ■ ۱۱-نمایندگی-از مذاهب بودایی-همجوشی اتمی ■ ۱۲-کلمه سوالی-به سرعت و بدون فکر کردن پاسخ زیرکانه می‌دهد-همسایه تهران ■ ۱۳-راز فاش‌شده-ترک استخوان-ذره باردار ■ ۱۴-جانشین-کشور صنعا-قصه‌گوی داستان‌های هزارویک شب ■ ۱۵-پادگان تهران-نمونه رایگان کالا-کرکس

از بالا به پایین

■ ۱-حشره جهنده-روی پای خود ایستادن-ترکیب تیم ورزشی ■ ۲-مدیر کل پیشین آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای-پژوهش و تفحص ■ ۳-اختیار کامل-پسر گودرز شاهنامه-استخوانی در گوش ■ ۴-پارچه پنبه ای سفید-پایدار و جاوید-سود حرام ■ ۵-از نت‌ها-برداشتن غیرقانونی اموال دولتی-گوشت ■ ۶-آنزیم مبدل شیر به پنیر-علامت جمع-کشور چکمه اروپا ■ ۷-دست نخورده-مقابل حاد-کفیل ■ ۸-ویتامین جدولی-آلت ریسندگی-ماه پاییزی-یادداشت ■ ۹-برودت-استاندار-سوره ستاره ■ ۱۰-همراه اکسیژن از گازهای تشکیل‌دهنده آب است-برگ برنده-جودوی چینی ■ ۱۱-خرس آذری-تیم فوتبالی در اسپانیا-نفس خسته ■ ۱۲-آتش-دروازه شکم-چاره‌اندیشی ■ ۱۳-از خشکبار-... روا نباشد خونریز را حمایت-سنگینی ■ ۱۴-ماه شاعرانه-طلای سفید-صدای ناخوشایند هنگام خواب ■ ۱۵-پایتخت فلزی اروپا-ضمانت‌نامه کالا-مروارید

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳					۲		۶
	۵			۱				
		۴	۳	۶				۸
۲			۴					
		۸				۴	۳	
	۹		۸				۲	
۳	۴				۷	۵		
۷					۸			
					۱	۷		

جدول کلمات متقاطع
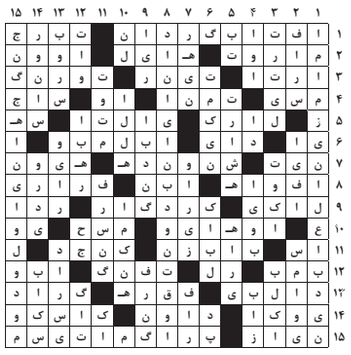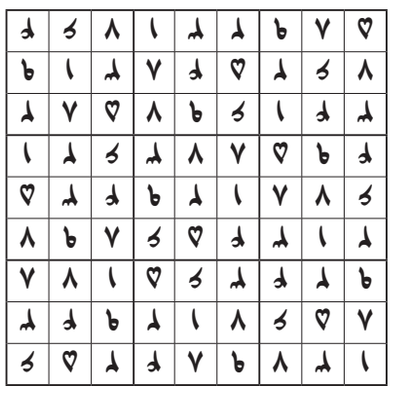
پاسخ جدول شماره ۶۴۴۳